

سیطره معنوی مولوی

در جهان غرب

۴۰۰

مولانا جلال‌الدین محمد بن محمد بن حسین بلخی معروف به مولوی یا رومی را بیش از یکصد سال است که در عالم انگلیسی زبان می‌شناسند.

ادوارد گلنویل براون (۱۸۶۲ تا ۱۹۲۶)، بزرگترین ایران‌شناس و عرب‌شناس انگلستان علی‌الاطلاق در کتاب تاریخ ادبیات فارسی خود مولانا را از شاعران خوش‌اقبال فارسی‌زبان شمرده که آثارش به خوبی به زبان انگلیسی ترجمه شده است.

پژوهش در ادبیات فارسی، و خصوصاً تحقیق در اندیشه‌های مولوی را پس از براون رینولد الین نیکلسون (۱۸۶۸ تا ۱۹۴۵) در انگلستان برعهده گرفت. ترجمه تمامی شش دفتر مثنوی به انگلیسی همراه با شرح پاره‌ای از مفاهیم عرفانی، به علاوه ترجمه نمونه‌هایی از اشعار دیوان کبیر، نشان از اشراف فوق‌العاده نیکلسون به تاریخ تصوف در عالم اسلام دارد.

جانشین نیکلسون و براون بر کرسی استادی دانشگاه کمبریج، آرتور جان آربری (۱۹۰۵ تا ۱۹۶۹) نیز در توجه به آثار و افکار متصوفه خصوصاً مولوی به استادان سلف خویش اقتدار نمود. ترجمه کتاب فیہ مافیہ، (Discourses of Rumi; Curzon Press Surrey, 1993)، مستغنی از داستانهای مثنوی در دو جلد (چاپ ۶۲ و ۱۹۶۳ در سلسله مآثر یونسکو، و چاپهای بعدی)، دو مجموعه برگزیده از اشعار دیوان کبیر (Mystical Poems of Rumi; First Selection, 1968 Second Selection, 1991) تنها نمونه‌ای کوچک از آثار پرشمار وی در شناساندن فرهنگ اسلامی به

آربری داستان روی آوردن خود به آثار عارفان مسلمان، به ویژه مولانا جلال‌الدین را به بیانی مؤثر و لطیف در مقدمه‌ای که بر جلد دوم منتخبی از اشعار دیوان کبیر نوشته چنین آورده است:

من که روزگاری جداً در اندیشه ورود به سلک کشیشان بودم،
دیگر از نیایش یکسره دامن درچیدم و عزم کردم تا عالمی محقق
گردم، و جز بر آستان حقیقت عقلانی زانوی تعبد بر زمین
نگذارم...

در این ماجرا تناقضی بود که شاید [برنارد] شاو - همان کسی
که نوشته‌هایش سهم سنگینی در ویران ساختن معتقدات ایام
خردسالی من داشت - از آن حظ می‌برد. چون همین عزم بود که
ایمان مرا نهایتاً بازگرداند. هنگامی که تحصیلاتم را در مطالعه
آثار کلاسیک به پایان رسانیدم، از تنگی حوزه تحقیق در
دانشهای باستانی سرخورده شدم، و از تنگی حوصله مصمم
گشتم تا در شرق‌شناسی، و خصوصاً در زبانهای عربی و فارسی
تخصص بیابم. گویی نفس ایمان از کف داده من در آن هنگام از
سرشیطنت چنین می‌انگاشت که اوقات را از آن پس سرگرم نقد
و نقض اسلام خواهد شد، که بی تردید همچون مسیحیت باطل
بود. ابداً به ذهن خطور نمی‌کرد که همان تحقیق مرا به دامان
اعتقاد به خداوند باز خواهد گردانید.

در سال ۱۳۰۵/۱۹۲۶ که هنوز سالهای نخستین دانشگاه را
می‌گذرانیدم، در مراسم ترحیم ادوارد گلنویل براون حضور
یافتم. شهریه‌ای که به وصیت وی در حق دانشجویان مقرر شده
بود از ۱۳۰۶/۱۹۲۷ دستگیر من در دوره جدید مطالعاتم گردید.
از استادان من یکی اشلی بیون بود که... زبان‌دانی متبحر و مردی
بسیار رئوف بود، و دیگری رینولد الین نیکلسون استاد بلامنازع
تصوف اسلامی بود. آشنایی با نیکلسون نقطه عطف زندگانی
من شد. در آن هنگام وی مشغول تکمیل آخرین و عظیم‌ترین
شاهکار خویش، یعنی تصحیح و ترجمه مشوی جلال‌الدین
رومی بود. چون من آماده تحقیق در زبانهای عربی و فارسی

می‌گشتم، مرا بر آن داشت تا پای جای پای وی نهم و در مآثر غنی تصوف دست به کاوش برم. کار نخستین من تصحیح و ترجمه کتاب المواقف بود. همان کار بود که اسباب نخستین سفر من به مشرق‌زمین و اقامت سه ساله‌ام در سرزمینهای اسلامی گردید. در همان سالیان بود که پیوند ازدواج بستم و صاحب فرزند شدم.

نیکلسون مردی باحیا و گوشه‌گیر و بسیار خجول بود. عالمی بود که تنها در کنج کتابخانه می‌نشست و هرگز از اروپا بیرون نرفت، ولی با این حال به چنان شناخت عمیقی از روح و جوهر اسلام و قوف یافته بود که من هرگز در هیچکس دیگر نظیرش را ندیدم. کمتر پیش می‌آمد که از معتقدات شخصی خویش سخنی بر زبان آورد، و در طی بیست و پنج سال دوستی نزدیک از نحوه شکل‌گیری معنوی ذهن وی جز اندکی بر من آشکار نگردید. اما برداشت من این بود که او نیز ایمانش را در جوانی از کف داده و بعدها در اثر مجالست معنوی با عارفان اسلامی آن را باز یافته بود...

سخن از آن دوست دیرینه که آخرین بار او را اندکی پیش از وفاتش در ۱۳۲۴/۱۹۴۵ دیدم در اینجا به درازا کشید. زیرا نیک می‌دانم دینی به نیکلسون دارم که هرگز از ادای آن برنخواهم آمد. وی عالم علی‌الاطلاق بود که بینایی دو چشمش را بر سر خواندن کتابهای خویش نهاد، و چندان فروتن و متواضع بود که خود از عظمت خویشتن خیر نداشت. آن پیرمرد با چشمان کم‌سوی خویش این دو سطر را برایم نوشت...

When truth shines out words fall and nothing tell;

Now hear the voice within your heart;

Farewell

آری در ادامه نوشته است:

چون این نور در دل بتابد، هیچ تاریکی بر آن چیرگی نتواند یافت. من به حقیقت این نور معتقدم، زیرا که خود آن را

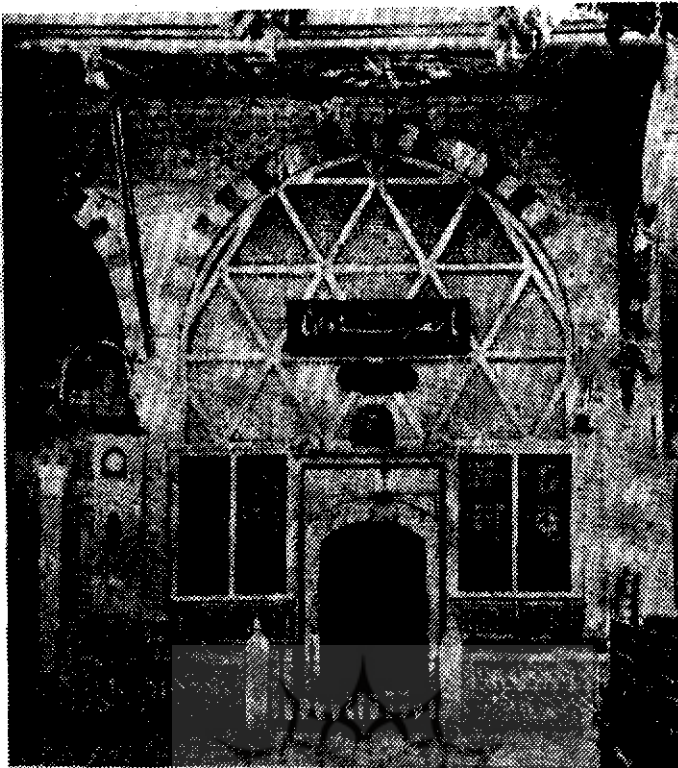
دریافته‌ام. و نیز به حقانیت آن معتقدم، و حتی اگر آن را خدا نام
نهند نابجا نخواهد بود. من محقق اهل مدرسه‌ام، اما می‌دانم که
خرد محض را نمی‌رسد که به سر نور خداوندی راه برد. بلکه دل
بستن و تکیه بیش از اندازه بر آن نهادن چه بسا حجابی ضخیم
میان دل آدمی و خداوند بیفکند. جهانی که ما در آن می‌زییم
بی‌گمان آکنده از تیرگی‌هاست. خود من نصیب وافر از غم و
غصه داشته‌ام، و مانند هر کس دیگر مخاطرات سهمگینی را که
در کمین آدمیانند می‌شناسم. اما بالاتر از ادراک نور الهی که بدان
ناائل شده‌ام نعمتی نیست که طالب باشم.

اینک چند سالی است که نیایش را مطابق شریعت مسیح
دوباره آغاز کرده‌ام، و دیگر وسوسه شکوکات عقلی و تردید در
جزئیات چندان مایه خلجان ضمیرم نمی‌گردد. می‌دانم که
یهودی و مسلمان و هندو و بودایی و زرتشتی - و اهل همه
نحله‌های بشری - همواره تحت تابش آن نورند که «از درخت
مبارک زیتون - که نه شرقی است و نه غربی - افروخته شود»
(بخشی از سوره نور آیه ۳۵)، و این همانا درخت جانگیر
حقیقت و رحمت خداوند است...

یک خصیصه بارز اغلب ترجمه‌هایی که در قرن نوزدهم و چند دهه نخست قرن بیستم از
اشعار شاعران فارسی‌سرا و عربی‌گوی به انگلیسی صورت گرفته است، احتیاط عالمانه و تقید
مترجمان به الفاظ بوده است. ترجمه فیتز جرالد از رباعیات خیام، نمونه‌ای استثنایی و خارج از
قاعده است که اصلاً به معنای دقیق کلمه «ترجمه» نیست. بلکه نوعی بازآفرینی شاعرانه است که
البته از حیث اقبال عموم بسیار موفق بوده است. آن شیوه البته با شیوه معمول نزد مستشرقان، به
گونه‌ای که مثلاً در ترجمه‌های اشعار حافظ یا ترجمه‌های آربری از اشعار ابن فارض دیده می‌شود
یکسره تفاوت دارد.

در شعر مولوی عموماً معنا بر لفظ و عروض و قافیہ تقدم دارد. از این جهت، حتی
نمونه‌هایی از شعر مولوی که تا چند دهه پیش از این نیز انگلیسی ترجمه شده بود، یکسره
بی‌خواننده نماند، و دست‌کم نزد آشنایان با کلیات تصوف دست به دست می‌گشت.

بنابر مشهور، بیست سالی پیش از این شاعر دوران دیده‌ای نمونه‌هایی از همان ترجمه‌های
عالمانه و محتاطانه مستشرقانه را به دست شاعر امریکایی جوانی می‌دهد و به او سفارش



می‌کند تا آنها را از «قفس آزاد کند». شاعر جوان آن روز که کولمن بارکس نام داشت، ترجمه‌های شعر مولوی را می‌گیرد و با «الهام جستن» از آنها، معانی کهن را در جام جدید می‌ریزد و با بهره گرفتن از زبان امروزی شعر انگلیسی، مضامین سخن مولوی را در جامه‌ای نو عرضه می‌کند. ترجمه‌های کولمن بارکس از اشعار مولانا در چند سال اخیر خصوصاً در آمریکا با استقبال شگفت‌انگیزی رو به رو شده است. روزنامه کریشن ساینس ماینتر سال گذشته در گزارش کوتاهی درباره اقبال نسبت به این اشعار نوشته بود در حالی که شاعران آزموده و برندگان جایزه پولیتسر شمارگان نشر دفترهای شعرشان به ده هزار نسخه نمی‌رسد، عجیب است که ترجمه اشعار یک صوفی ایرانی قرن سیزدهم (قرن هفتم هجری) در آمریکا بیش از دویست و پنجاه هزار نسخه فروش رفته است.

کولمن بارکس ظاهراً خود ورودی در ادب فارسی ندارد، اما قریحه شعری در او پر قوت است. بنابراین، در کار «ترجمه» سالهاست از مساعدت دوست خود جان موین که در حال حاضر رئیس گروه زبان‌شناسی دانشگاه شهر نیویورک است برخوردار بوده است. نام ایرانی جان موین، جواد معین است، و خود او هم مستقلاً کتابی در معرفی مولوی و شعر او به زبان انگلیسی نوشته است. حاصل همکاری مشترک بارکس و معین چندین دفتر ترجمه اشعار مولوی است که نام چند نمونه از آنها برای معرفی عرضه می‌شود:

راز سرگشاده (Open Secret)، ۸۳ صفحه، چاپ ۱۹۸۴، مستحبی از غزلیات، رباعیات و فقراتی از مثنوی همراه با یک مقدمه.

ما هر سه (We are Three)، ۸۷ صفحه، چاپ ۱۹۸۷. غزلیات، رباعیات و فقراتی از مثنوی همراه با توضیحات.

آتش مشتاقی (This Longing)، ۱۰۷ صفحه، چاپ ۱۹۹۱. گزیده‌ای از مثنوی با مقدمه و حواشی.

همچنانکه همین فهرست مختصر آشکار می‌سازد، «بازار» فروش اشعار مولوی پررونق است. علاوه بر کولمن بارکس شاعران بعضاً خوش‌فریحه دیگری نیز به جلوه در آمده‌اند، و ذوق و توان خویش را در ترجمه، اشعار مولوی به نمایش نهاده‌اند. از جمله این شاعران مترجم جا دارد که نام کبیر هلمینسکی برده شود. هلمینسکی، در دانشگاهی در ویرجینا استاد مطالعات دینی است، و گاه ترجمه‌های انگلیسی دلنشینی از غزلیات مولوی دارد.

مجموعاً بیش از صد کتاب درباره مولوی و شعر از فعلاً به زبان انگلیسی موجود است. علاوه بر کتاب در «بازار» مولوی‌خوانان فیلم و نوار و سی‌دی هم می‌فروشند. بساط نمایش «زنده»، شعرخوانی و «سماع» و چرخ درویشان هم گاه برپا می‌شود. کولمن بارکس تاکنون بیش از ده نوار کاست از قرائت ترجمه‌های خویش همراه با نوای نی و بانگ طبل و آواز فلوت و سازهای دیگر روانه بازار کرده است. یکی نوار ویدئو با عنوان جهان پرشور مولوی (Rumi's Ecstatic World) در بازار موجود است. کبیر هلمینسکی که پیشتر نام او برده شد، و نیز کسانی دیگر، گاه با مساعدت بخشهای فرهنگی سفارتخانه‌های ترکیه، گروههای متعددی را با عنوان «دراویش فرقه مولوی» در سرتاسر آمریکا گردانده‌اند و رقص و چرخ و سماعشان را به نمایش گذارده‌اند.

یک فقره فیلم «مستند» هم با عنوان «مولوی: شاعر دل» به کارگردانی هایدن رایس (Haydn Reiss) و به روایت دبرا وینگر (Debra Winger) تهیه شده است. به نقل از گزارش یک صفحه‌ای مجله نیوزویک مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۹۸، کارگردان فیلم از در صف ایستادن هفتصد و پنجاه نفر در شهر پورتلند ایالت اورگان در شمال‌غربی آمریکا برای دیدن آن فیلم در عین خرسندی جا خورده است.

یکی دیگر از «محصولات» تازه عرضه شده، یک‌گروه سی‌دی است با ۳۶ قطعه نسبتاً کوتاه مجموعاً به مدت ۷۴ دقیقه. تهیه‌کننده این سی‌دی دیپیک چاپرا نامی است هندی‌تبار که در میان طرفداران «نهضت تن و روان» در آمریکا مخاطبان و هواخواهان فراوان دارد.

دیپیک چاپرا اخیراً کتابی نیز با عنوان «اشعار عاشقانه مولوی» روانه بازار کرده که بسیار پرفروش

شده است. نکته جالب توجه درباره سی - دی دیپک چاپرا که چند ماهی است با عنوان هدیه عشق (Gift of Love) توزیع شده، همکاری تنی چند از مشاهیر خوانندگان و بازیگران سینمای امریکا در تهیه آن است. گویا مادانا - خانمی که در عرصه آواز و رقص و بازیگری برای اهلش آشناست - وقتی نمونه‌ای از ترجمه‌های دیپک چاپرا را - که با کمک فریدون کیا صورت گرفته - دیده است پیشنهاد کرده تا آلبومی از آنها تدوین کنند. پاره‌ای از اشعار را خود خانم مادانا در این سی - دی خوانده است. دیگر همکار پرآوازه دیپک چاپرا در خواندن ترجمه اشعار خانم گلدی هان و دیگری هنرپیشه مشهور خانم دمی مور است.

دیپک چاپرا در لفاف قاب سی - دی چند برگه درباره مولوی و اشعار او آورده که اطلاعات سودمندی برای خوانندگان دربر دارد.

یکی از نکات غریب در سی - دی دیپک چاپرا غلبه صبغه هندی بر آن است. مثلاً موسیقی متن ابدآنشانی از خراسانی بودن مولوی ندارد. این امر منحصر به این سی - دی نیست. در پاره‌ای از کتابهای منتشره غالب نمایه‌ها و اشکال به کار رفته بیننده را مستقیماً به یاد چین یا هند می‌اندازد هر چند که جایجا تصویر کعبه یا ستاره‌ای هم در لابلاهای طرحهای هند و چینی گنجانده‌اند. پاره‌ای از تصاویر کاماسوترایی یا الفیه شلفیه‌ای در هم در بعضی کتابها آمده که به هیچ وجه با روح مولانا و پیام بلند او همجنس و همخوان نیست. و بیننده آشنا با اندیشه مولانا لاجرم از خود می‌پرسد که راستی اگر مولوی اینها را می‌دید چه می‌گفت؟ این سی - دی فروش بسیار خوبی در بازار امریکا داشته است.